

آن سرشت زلال

تدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

پوری سلطانی

سرپرست بخش تحقیقات کتابداری
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

وجود نازنینش در مهرماه ۱۳۴۸ روشنی بخش مرکزی شد که در آن زمان بحث و فحص در امر کتابداری را تازه آغاز کرده بود: «مرکز خدمات کتابداری». سرکار خانم تفضلی که با او در بنیاد فرهنگ همکار بودند معرف حضورش شدند. از خصایل ایشان نکته‌های بسیار گفتند و قراری برای ملاقات گذاشته شد. روزی که برای مصاحبه آمد آرامش، متانت و نجابتش خبر از پرباری و تعمق علمی و ذهنی او می‌داد. فقط ۲۶ سال داشت. کتابی عربی روی دستمان مانده بود. از او مدد خواستم و کتاب را بدستش دادم. نگاهی به آن کرد و نویسنده را نام برد و محتوای کتاب را شرح داد که از چه مقوله‌ایست و در باب چیست و در چه موضوعی بحث می‌کند. تیزهوشی و فراستش اعجاب برانگیزخت. مصاحبه کوتاه بود. قرار شد بلافاصله به مرکز منتقل شود. اما باید کارهایی را در بنیاد فرهنگ به انجام می‌رساند. دل نگرانی اینکه نتواند بیاید همواره وجود داشت. خانم تفضلی مراقب بود. سرانجام به مرکز پیوست. در فاصله‌ای کوتاه به رموز کتابداری و بخصوص خدمات فنی آن آشنا شد. در برخی از کلاسهای فوق لیسانس کتابداری بطور مستمع آزاد شرکت کرد و با معلومات گسترده‌اش بخصوص در ادبیات، فلسفه، تاریخ و علوم اسلامی و زبان عربی، راهنمای دیگر همکاران خود گردید.

در کمیته تحقیقاتی که در آن زمان برای حل مسایل و مشکلات کتابداری ایران در مرکز به وجود آمده بود و در فعالیتهای علمی و پژوهشی آن نقش فعالی را ایفا کرد. نام شریفش در اولین آثاری که مرکز خدمات کتابداری منتشر کرد به چشم می خورد. طبع لطیف و جوهر نیکوی او، وارستگی و غنای طبعش، او را محبوب همه کسانی ساخته بود که با او کار می کردند. هر کس یکبار به محضر او راه می یافت پای بند می شد و مصاحبتش را رها نمی کرد. تواضع و خضوعش در مقابل غنی و فقیر، رئیس و مستخدم و کودک و بزرگسال یکسان می نمود. او خود نمی دانست که چگونه بزرگ و کوچک در مکتبش تلمذ می کردند و از فیض وجودش بهره ها می گرفتند. خورشیدی که از ایثار نور وجودش بی اطلاع بود. بی هیچ تردید او از جمله افراد نادری بود که به پرورش تمامی نیروهای انسانی خویش دست یافته بود!

در مرکز خدمات کتابداری با او در مورد تعیین و تشخیص نام اشهر نویسندگان و مشاهیر عرب و ایرانی و تعیین موضوع کتابهای عربی مشورت می شد و در کمیته تحقیق به پشتوانه دانش گسترده خویش به راه حل بسیاری از معضلات و پیچیدگیهای فهرست نویسی و رده بندی دست می یافت. در گسترش رده های زبان^۱ و ادبیات^۲ در نظام رده بندی دیوئی کمکهای بسیار نمود و نامی اش در هر دو کتاب فوق، ذکر شده است. سرانجام مسؤولیت تجدیدنظر در رده بندی اسلام و علوم اسلامی را در همان نظام دیوئی به عهده گرفت. پیش نویس این طرح در سال ۱۳۵۱ به اتمام رسید و برای آزمایش در مرکز خدمات کتابداری برای رده بندی کتب مربوط به دین مبین اسلام به کار گرفته شد. این آغازگر طرح تحقیقاتی عظیم تری قرار گرفت: تدوین علوم اسلامی در نظام گسترش یافته کتابخانه کنگره که کم و بیش به صورت نظامی بین المللی در غالب کتابخانه های پیشرفته جهان به کار می رفت. پس می باید در این راه دقت

۱. رده بندی دهدهی دیوئی، زبانهای ایرانی. (تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۶) ویرایش اول این کتاب در سال ۱۳۵۰ توسط مرکز خدمات کتابداری منتشر شد.

۲. رده بندی دهدهی دیوئی، ادبیات ایرانی. (تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۳) ویرایش اول این کتاب در سال ۱۳۵۱ توسط مرکز خدمات کتابداری منتشر شد.

کافی مبذول می‌شد. از آنجهت که رده‌بندی کنگره خود بر پشتوانه انتشاراتی مبتنی است، قرار شد پس از تحقیقی چند ماهه و در انداختن طرح اولیه، ادامه کار موکول به تتبع و پژوهش در یکی از کتابخانه‌های معتبر اسلامی بشود.

کتابخانهٔ دانشکده الهیات مشهد برای این کار در نظر گرفته شد و ایشان بدانجا اعزام شدند. نتیجه یکماه کار مداوم که گاهی از روزی دوازده ساعت تجاوز می‌کرد تصحیح و گسترش طرح اولیهٔ ردهٔ اسلام و علوم اسلامی بر مبنای نظام کنگره بود. هم در این یکماه بود که گستردگی معلومات ایشان نسبت به علوم اسلامی از علوم قرآنی و تفسیر و فقه گرفته تا کلام و تصوف و آشنایشان با کتب و رسالات مربوطه اعجاب و تحسین استادانی چون دکتر رامیار، دکتر شانه‌چی، دکتر فاضل و بسیاری از اساتید آن دانشکده را برانگیخت. روزی از ایشان سؤال شد: با این جوان سالی چگونه اینهمه کتاب را مرور کرده‌اید؟ جواب دادند که بیشتر آنها را در اراک در سنین نوجوانی در مدارس و حوزه‌های علمیه خوانده‌اند.

دکتر طاهری از حافظه‌ای قوی و هوشی تیز و ذکاوتی خداداد برخوردار بود و از همه آنها تنها در راه کسب علم و استغنای طبع بهره می‌جست. کافی بود لحظه‌ای کسی را ببیند و یا یکبار از کرچه‌ای گذر کند و همیشه آنها را به خاطر بیاورد.

کار تدوین علوم اسلامی در نظام کنگره بدینجا خاتمه نیافت. از آنجا که قرار بود طرح قابل اعمال در سراسر جهان اسلام باشد و در نظر علمای عالم اسلام قبول عام یابد، لازم بود بصیرت و دقت کافی در تدوین آن مبذول می‌شد. لذا از ایشان در خواست شد که طرح را در چند کشور معتبر اسلامی دیگر به محک تجربه درآورند و با علمای اسلامی آن کشورها شور و گفتگو نمایند و با استفاده از کتابخانه‌ها، منابع و مآخذ آنها تغییرات و گسترشهای لازم را در طرح اعمال نمایند.

پس به کشور مصر اعزام شدند و در آنجا با دکتر شنیطی معاون وزارت فرهنگ وقت و مدیر کل سازمان کتاب مصر (الهیئة المصریة العامة للکتاب) بقول

خود ایشان «رکن رکین کتاب و کتابشناسی و کتابداری در مصر»، و دکتر عبدالوهاب ابوالنور، دکتر در کتابداری و مدرس طبقه‌بندی در دانشگاه که رساله‌شان هم در باب «طبقه‌بندی علوم اسلامی» بود و بسیاری از علمای الازهر و دانشگاه قاهره طرح مزبور را مورد بررسی و مذاقه قرار دادند. در اولین نامه‌شان از قاهره به تاریخ ۸ صبح پنجشنبه ۱۵/۲/۱۹۷۳ می‌نویسند:

«... یعنی انسان در قاهره با سه تمدن روبرو می‌شود و مظاهرش را می‌بیند. یکی تمدن مصر باستان، و دیگر تمدن اسلامی که در اینجا ریشه‌هایی استوار دارد و آثار و بناها، و سوم تمدن جدید که از قرن هجدهم وارد شده است و قاهره هم که دروازه تمدن فرنگی بوده است برای شرقی‌ها مثل استانبول، و شهر قاهره سخت عظیم است. ۶ میلیون نفر جمعیت دارد و با وصف این آرامتر از طهران است... و اما آقای شنیطی را روز سه‌شنبه ۲/۱۳ ساعت ۱۱ دیدم... قدری صحبت کردیم درباره برنامه و اینکه چه کنیم و برنامه - یا بقول مصریها برنامه - را آقای عبدالمنعم موسی طرح کردند که از رؤساء دارالکتب است و البته با نظر خود بنده و تغییراتی که شخصاً در آن دادم...»

آرامش و متانت و سبکبالی خاصی در وجود او بود، هرگز شتابها، دلشوره‌ها و اضطرابها و واکنشهای عصبی خاص زندگی قرن بیستم در او دیده نمی‌شد. خلجان ذهنی او انعکاس بیرونی نداشت. کارهایی را که مورد علاقه‌اش بود با جدیت ولی در نهایت صبوری و بی‌هیچ عجله نابجا انجام می‌داد. در این اوقات به تدوین رده‌بندی علوم اسلامی دلگرم بود. در دومین نامه‌اش از قاهره می‌نویسد:

«... درین ایام بنده در دارالکتبام در «ادارة الفهرسة و التصنیف» (فهرست‌نویسی و طبقه‌بندی). و نظام طبقه‌بندی در اینجا و در تمام

کتابخانه‌ها بر شیوهٔ دیوئی است. دیوئی گسترش یافته و تعدیل شدهٔ دکتر شنیطی. و من مجبور شدم گسترش اسلام دیوئی خودمان را بعربی ترجمه کنم. دو روزی صرف این کار شد و دادم ماشین کردند در چندین نسخه. بخش فهرست‌نویسی و طبقه‌بندی یک تالار بزرگ است با بیست سی نفر فهرست نویس که ایضاً اکثراً از بانوان‌اند، و سرپرست این بخش احمد التلبانی. این بخش جز کار فهرست‌نویسی، تهیه کتابشناسی‌های ماهانه و سالانه را نیز بعهده دارد و متصدی این کار آقای ویلیام. و این آقای ویلیام شکل و شمایل و قد و قواره‌اش عین‌هو استاد عبدالله انوار خودمان ولی ده پانزده سال جوانتر. از کسانی که تاکنون طبقه‌بندی اسلام ما را دیده‌اند و بررسی کرده‌اند همین آقای ویلیام است و دیگر احمد التلبانی و نیز خانم فیضه که از اجلّه این بخش‌اند و اکنون عازم آلمان شرقی برای دیدن دوره‌ای. این حضرات طبقه‌بندی اسلام دیوئی ما را خواندند و بررسی کردند و خیلی خوششان آمد از نظم و نسقش و از گستردگی و وسعتش که می‌گفتند مطلقاً با طبقه‌بندی دکتر شنیطی قابل مقایسه نیست. و بناست قسمتهایی از آنرا اقتباس کنند و بکار برند. منتهی حرفشان و اشکالشان در این است که چرا ۲۹۷ را برای اسلام انتخاب کرده‌ایم و نه ۲۱۰ را. و بحث‌وگفتگو بر سر این مسأله مدتی ادامه داشت.

احمد التلبانی می‌گفت: در کتابخانه‌های شرقی - شرق اسلامی - آثار اسلامی نسبت به آثار مسیحیت در درجه اول اهمیت است هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت. و خواننده وقتی وارد قسمت ادیان می‌شود نخست بدنبال آثار «اسلام» می‌رود و هیچ‌گاه «اسلام» را در «ادیان دیگر» (*other religions*) جستجو نمی‌کند. و همان طور که در کتابخانه‌های اروپایی و امریکایی آثار مسیحیت باید در ابتدای طبقه ادیان قرار گیرد و اگر جز این باشد غیر معقول است بهمین گونه در کتابخانه‌های کشورهای اسلامی نیز باید آثار دین اسلام در آغاز ادیان باشد و نه در ضمن «ادیان دیگر». و علاوه خود دیوئی هم اجازه چنین تغییری را بجا داده است. و

شبهه چنین تغییری را خود شما در مورد زبان و ادب فارسی کرده‌اید، که در نتیجه فا ۸ و فا ۴ قبل از آثار زبانهای دیگر قرار می‌گیرد. و صد البته این تغییر شما و این مقدم داشتن شماره زبان و ادبیات فارسی از نظر ملی و قومی و نیز نیازهای کتابخانه‌های شما لازم می‌بود. و بهمین گونه است شماره اسلام، که لازم است آثارش در کتابخانه‌های ما - ما شرقیها - مقدم واقع شود.

و من گفتم: دلیل انتخاب شماره ۲۹۷ جهانی بودن آنست و اینکه در اسلوب جهانی آن تغییری ندهیم. و دیگر اینکه غرض از شماره، مشخص کردن نوع کتاب است بهر کیفیت (البته با اعتقاد بنظام و تسلسل منطقی و علمی شماره‌ها). و دیگر اینکه علت انتخاب فا ۴ و فا ۸ برای زبان و ادبیات فارسی شاید بیشتر بحکم اضطرار از طول شماره بوده است که مجبور شدیم از حروف استفاده کنیم و ظاهراً در مقدم داشتن آن نیز هیچ انگیزه‌ای ملی - بالعمد - در کار نبوده است.

دیگر از کسانی که اسلام دیوئی را دیده است آقای نصرالله مبشر طرازی است. که حضرتشان سرپرست بخش فهرست‌نویسی شرقی (فارسی - ترکی) اند، و از افاضل دارالکتب‌اند و تنها فارسی‌دان. افغانی تاجیکی الاصل‌اند که اکنون بیست و سی سال است در مصراند و تابع این دولت. از آثار مهم ایشان فهرست نسخه‌های خطی فارسی در دارالکتب است در ۲ جلد و نیز کتابشناسی مولانا عبدالرحمن جامی. خلاصه ایشان هم اسلام دیوئی را دیدند و یک روز تماماً بالاتفاق به بررسی آن پرداختیم. در مورد «فرق اسلامی» ایشان نظر خاصی دارند که با همه بحثها و قیل و قالها مسأله همچنان مسکوت عنه ماند و نه بنده توانستم نظر ایشان را بپذیرم و نه ایشان قول ما را قبول کردند...»

او روزگارش را در قاهره چگونه می‌گذراند؟ جوانی که هنوز به سی سالگی نرسیده است چه مسایلی توجعش را جلب می‌کند. نامه دیگری از او را که

شرح حالش را می‌نویسد می‌خوانیم:

«... و اما شرح احوال این بنده شرمنده در قاهره. اقامتم چنانکه از آدرس پشت پاکت هم ملاحظه می‌فرمایید در پانسیون است سلکت نام که در داخل شهر است یعنی در خیابانهای مرکزی. ولی الآن چندی است قصد دارم از اینجا بجای دیگری بروم. و طبق معمول مرددم. هنوز که هنوزست تصمیم قاطع و جازم نگرفته‌ام و شاید هم که نروم. صبح اول صبح - که ساعت ۹ باشد! - می‌روم دارالکتب. راستی عجیب است زندگی اینجا. ادارات و مغازه‌ها ساعت ۹ شروع بکار می‌کنند. یعنی ساعت ۸ صبح در خیابانها کسی نیست جز سپورهای شهرداری. مغازه‌ها یواش یواش از ساعت ۹ یا ۹/۵ باز می‌شود و تا ساعت ۲. ناهار را معمولاً ساعت ۲ و ۳ می‌خورند و حتی ساعت ۴. و طبعاً شام را ساعت ۱۱، ۱۲ شب. شهر تا ساعت ۱۱ و ۱۲ بیدارست چنانکه یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار (الجمهوریة) ساعت ۱۲ شب منتشر می‌شود. خلاصه می‌روم دارالکتب و تا ساعت ۱/۵ و ۲ آنجا می‌مانم. دارالکتب در ساختمانی است قدیمی که صد سال قبل برای آن ساخته‌اند و چون کفایت و ظرفیت کافی ندارد ساختمان جدید عظیمی ساخته‌اند در کورنیش نیل که در دست ساختمان است. و قسمتهائی از آن که ساخته شده مورد بهره‌برداری واقع شده است و قسمتی از کتب را بدانجا منتقل کرده‌اند. عصرها بعضی روزها برنامه دارم با دکتر عبدالوهاب ابوالنور که می‌روم دانشگاه قاهره. و این دانشگاه قاهره چه بنایی دارد. بسبک کلاسیک و مصفا و وسیع. و بعضی روزها هم می‌روم دانشگاه عین شمس در کلاسهای ادبیات عرب شرکت می‌کنم - مستمع آزاد - و دکتر لطفی رئیس گروه ادب عربی اصرار دارد که من در قاهره بمانم و دو سالی درس بخوانم جهت اخذ دکترای ادب عرب. که گفتم فعلاً برایم مقدور نیست و موانع بسیاری دارم. در همین دانشگاه عین شمس - و ایضاً در دانشگاه قاهره - رشته زبان و ادبیات فارسی است

که بسربختشان رفتم و گفتگو با استادان آنجا و بعضی‌شان تاکنون به ایران نیامده‌اند و فارسی را هم خیلی بامزه صحبت می‌کنند و نیز دانشجویان فوق لیسانس فارسی در اینجا. و چه عشقی دارند بفارسی و بایران. قاهره جاهای دیدنی بسیار دارد یعنی قاهره در بست موزه است. از تمدن فراغنه گرفته تا عصر جدید. و این اهرام چه جالب است و عظیم که جمعه پیش رفتم و دیدم... و نیز مظاهر اسلامی و ابنیه و مساجد در شهر هزار ساله قاهره سخت دیدنی است.»

دکتر طاهری حدود پنج ماه (۲۲ بهمن ۱۳۵۱ - خرداد ۱۳۵۲) در قاهره ماند و بقول خودش علاوه بر دارالکتب و کتابخانه‌های دانشگاه قاهره و الازهر، مجموعه سیزده کتابخانه دیگر مصر را مورد بررسی قرار داد و ضمن بحث و فحص با علما و متخصصان این رشته به تکمیل و تبویب و تنسیق طرح رده‌بندی اسلام پرداخت.

دکتر طاهری وقتی به مرکز خدمات کتابداری آمد دارای دانشنامه لیسانس در ادبیات فارسی بود. در آن هنگام مرکز می‌توانست اعضای هیأت علمی با مراتب دانشگاهی استخدام کند که شرط ورود بدان داشتن فوق لیسانس بود. معلومات آقای طاهری در آن زمان بمراتب بالاتر از کسانی بود که قبل از ایشان وارد هیأت علمی شده بودند. گرچه که خود ایشان هرگز تقاضای ورود به هیأت علمی را نکردند و همواره خود را از این مقولات به دور نگه می‌داشتند، لکن گروه با استفاده از یک تبصره که افراد استثنائی را با داشتن لیسانس به عضویت هیأت علمی درمی‌آورد، ایشان را برای عضویت در هیأت علمی پیشنهاد کرد و سرانجام در سال ۱۳۵۱ عضویت ایشان به تصویب هیأت ممیزه مؤسسه رسید. ایشان اصولاً نسبت به گرفتن مدارک بالاتر که غالباً برای استفاده از مزایای قانونی آن در مدارج استخدام دولتی به کار می‌آمد، نظر موافق نداشتند. به نامه‌ای که در تاریخ ۲۱ مه ۱۹۷۳ از قاهره فرستاده‌اند نگاه می‌کنیم:

«... در باب تحصیل در قاهره مرقوم فرموده بودید. خیر ابدأ ابدأ. آنچه نوشته بودم از باب حکایت و شرح ماجرا بود نه بیان قصد و عزم. خیر بنده - با وجود علاقه‌ای که البته به ادب عظیم عربی دارم - عجالتاً نیازی بتحصیل عالی در آن نمی‌بینم و ابدأ ابدأ چنین قصد و عزم و نیتی را بهیچ وجه فعلاً - بعداً را نمی‌دانم - ندارم و اصلاً من هیچ جای را به اندازه ایران و هیچ زبانی را باندازه فارسی دوست نداشته و نخواهم داشت. و الان که این نامه را می‌نویسم خیلی دلم برای ایران عزیز تنگ شده است...»

معذک به اصرار اطرافیان و دوستانشان وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شدند و به تحصیل در رشته فوق لیسانس ادبیات فارسی پرداختند (سالهای ۱۳۵۱ - ۱۳۵۳). متأسفانه مسافرت ایشان به مصر و بی‌توجهی ایشان به قوانین دانشگاهی و اطلاع ندادن وضعیت خود به دانشگاه باعث شد که عدم حضورشان در امتحان دانشگاهی غیر موجه جلوه کند و پس از آن نیز هیچیک از تمهیداتی که حتی از جانب مسؤولان و استادان مربوطه برای توجیه غیبت ایشان به عمل آمد، مؤثر واقع نشد. دوستان و اطرافیان ایشان بیشتر سراسیمه شدند ولی خود او از این بابت هرگز سخنی نمی‌گفت و همچنان خونسرد و بی‌اعتنا به همه ظواهر دنیوی، زندگی عادی خود را ادامه می‌داد.

باری در سال ۱۳۵۲ (۱۱ ژوئیه - ۸ اوت ۱۹۷۳) به پیشنهاد مسؤولان مرکز باز هم برای بررسی تکمیلی طرح رده‌بندی علوم اسلامی و نیز شرکت در کلاسهای کتابداری دانشگاه بیروت عازم آن دیار شد. به نامه‌ای از او که در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۳ از بیروت نوشته است توجه می‌کنیم:

«... یکشنبه ساعت ۸/۵ گذشته بود که حرکت کردیم، نزدیک ساعت ۱۱ بود که رسیدیم بیروت... از وقایع دیروز آمدن بنده است به خوابگاه دانشگاه... اطافها دو نفری است. و ساختمان مشرف به دریا، و چه منظره جالبی دارد. تا چشم کار می‌کند دریاست و بعدش آسمان است که

چسبیده بدریا. دانشگاه هم سخت زیباست. سرسبز و خوب... کلاسهای درسمان در ساختمان کتابخانه است... دو گروهیم، هر گروه حدود ۲۵ نفر، همه از خاورمیانه عربی. ولی نه از عراق و سوریه. بیشتر اهل لبنان و اردن و خلیج و سعودی‌اند. از کشورهای آفریقایی یعنی مصر و لیبی و مراکش... هم کسی نیست. معلمها از کارکنان کتابخانه‌اند. درسهای یک دوره کامل کتابداری است و خاصه مسایل عربی (شرقی) از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ یا ۱۲/۵. و پلای کپی می‌دهند...»

نامه‌هایش خطی خوش دارد و انشایی روان و منسجم، پاک، ساده و بی‌رنگ و ریا. از خلال همین نامه‌های کوتاه می‌شود نظرش را نسبت به زیبایی، دوستی، و خیر و شر دریافت. در جایی دیگر در همین نامه می‌نویسد:

«... و بیروت شهری زیبا و تمیز و اروپایی‌وش و غرب‌زده. بی‌هیچ اثری از آثار شرقیگری. و مردمش هم بدین‌گونه. و هفتاد و سه ملت هم اینجا جمع‌اند... در شهر همه چیز هست و تا چشم کار می‌کند کالای غرب است و مصرف شرق...»

می‌بینیم که چه نکته‌سنج و باریک بین است. و می‌بینیم که چه چیزهائی روحش را می‌آزارد و چگونه زیباییهای جهان در او متجلی می‌شود. هیچیک از نامه‌هایش را بی‌یاد یک یک دوستانش به پایان نمی‌برد. محبوب همه بود ولی خود نیز همه انسانها را دوست می‌داشت و از هیچ کمکی چه مادی و چه معنوی در حق هیچکس دریغ و کوتاهی نمی‌کرد.

در بازگشت از این سفر طرح اسلام در رده‌بندی دیوئی به اندازه کافی در مرکز مورد آزمایش قرار گرفته و مشکلات آن روشن شده بود. آقای طاهری با تجاربی که در این زمینه بدست آورده بودند به رفع نقایص آن پرداختند و حاصل

آن در سال ۱۳۵۳ از طرف مرکز چاپ و منتشر شد.^۱ این کتاب از آن تاریخ تاکنون یک بار ویرایش و چندین بار تجدید چاپ شده است. در عین حال آقای طاهری آخرین اصلاحات و تغییرات را بر مبنای تجارب و گفتگوها و بحثهایی که در سفرهایشان داشتند در طرح رده‌بندی علوم اسلامی در نظام کتابخانه‌کنگره نیز به پایان رساندند. کتاب به توصیه ایشان و زیر نظر خودشان خوشنویسی شد. اما مقدمه آن هنوز نوشته نشده بود.

یکی دو سال بود که به ایشان پیشنهاد شده بود با استفاده از بورس مرکز خدمات کتابداری برای گذراندن دوره دکترا به خارج بروند. ولی ایشان چنانکه گفته شد به علت استغنائی طبع و عدم توجه به مدارک تحصیلی، با وجود اینکه بارها به ایشان گفته شده بود که با مدرک لیسانس هیچ راهی برای پیمودن مدارج بیشتر در هیأت علمی نیست، از قبول این پیشنهاد امتناع می‌ورزیدند. تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۵۵ با سفر به انگلستان موافقت کردند. البته ابتدا قرار بود به مصر بروند ولی در آن زمان رابطه ایران و مصر تیره شده بود و امکان اعزام محصل بدانجا وجود نداشت.

در لندن علاوه بر خواندن زبان انگلیسی تحقیقات دامنه‌داری را برای نوشتن مقدمه مفصل و مبسوط رده‌بندی علوم اسلامی در کتابخانه‌های انگلستان آغاز نمودند. خود ایشان در نامه‌ای می‌نویسند:

«... در این مدت جهت تحریر مقدمه طبقه‌بندی علوم اسلامی در منابع موجود در لندن جست‌وجوهایی شد و یادداشت‌هایی فراهم آمد. و علاوه بر این سیر در کتابخانه‌های موزه بریتانیا و دیوان هند و مدرسه مطالعات شرقیه از نظر مقایسه و مقارنه طرح طبقه‌بندی علوم اسلامی با مآخذ و منابع موجود در آن کتابخانه‌ها نیز مفید افتاد تا آنکه اگر کمابیشی‌هایی در آن طبقه‌بندی باشد و یا خطا و نسیانی رفته باشد، پیش از طبع و نشر

۱. احمد طاهری عراقی. رده‌بندی دهدهی دیوخی، اسلام. ویرایش دوم (تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۳)، ویرایش اول این کتاب در سال ۱۳۵۳ از طرف مرکز خدمات کتابداری منتشر شد.

اصلاح کرده شود. مع الاسف درین مدت کوتاه و فرصت اندک همه کارها آنچنان که باید و شاید انجام نشده و هنوز بسیار است منابع خواننده نشده و فهرستهای دیده نشده...»

بهرحال مقدمه رده‌بندی اسلام را، که خود رساله‌ای است محققانه در تاریخچه و فلسفه و ماهیت رده‌بندی علوم اسلامی، نوشتند و ارسال داشتند و چاپ شد چنانکه دیده می‌شود در کتاب ایشان.^۱

یکسال بعد وارد دانشگاه ادینبورگ شد و به تحصیل ادبیات عرب پرداخت. هنوز رساله ایشان به پایان نرسیده بود که در نتیجه بی‌نظمیهای بعد از انقلاب ابتدا بورس ایشان قطع شد و سپس به تهمت اینکه وضعیت خود را روشن نکرده‌اند بی‌رحمانه و بدون توجه به توضیحات مسؤولان مربوطه اخراج شدند. در صورتیکه ایشان بلافاصله پس از دریافت ابلاغ قطع بورس به شماره ۴۱۸۹ مورخ ۵۹/۹/۳۰ مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، طی نامه‌ای به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۵ تقاضای مرخصی بدون حقوق تا پایان دیماه ۱۳۶۰ کرده بودند. خود ایشان در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۸۱ از ادینبورگ می‌نویسند:

«... شرمنده گرفتاریهایی هستم که برای شما ایجاد کرده‌ام. ولی نه این گرفتاریها تازگی دارد و نه آن شرمندگیها... همین امروز نامه‌ای نوشتم به ریاست مؤسسه بدین مضمون که در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۵ بنده نامه‌ای برای تقاضای مرخصی بی‌حقوق فرستاده بودم که گویا ایشان ندیده بوده است و چون فتوکپی آن در دست من هست، فتوکپی از آن می‌فرستم. و دیگر کارم هم عنقریب تمام می‌شود و باز می‌گردم. و نامه را بضمیمه فتوکپی (زیراکسی) از آن تقاضا نامه بعنوان آقای... فرستادم. و از این نامه‌ای که به

۱. احمد طاهری عراقی. رده BP اسلام، علوم دینی اسلام در نظام رده‌بندی کتابخانه کنگره (تهران: مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۵۸).

ریاست مؤسسه فرستاده‌ام نسخه‌ای (فتوکپی) برای آقای... فرستادم
برحسب تجویزتان.»

با همه اینها و با همه عجز و التماسهای مسئولان مرکز و همه توضیحاتی
که در باب صفات، معلومات، شخصیت و صلاحیت علمی و اخلاقی آقای
ظاهری داده شد حکم اخراج ایشان همچنان ایفا شد.
حکمی ظالمانه بود ولی او وارسته‌تر از این بود که دلگیر و مأیوس شود.
باز هم نگران کشورش و بخصوص کتابخانه‌ها بود و این در تمام نامه‌هایش
متجلی است. در همان نامه ۲۶ اوت ۱۹۸۱، علی‌رغم دریافت نامه تهدیدآمیز
مؤسسه فقط یکی دو خط در مورد وضعیت خود می‌نگارد و بقیه این نامه بلند از
نگرانی و تشویش او برای مسایل مهمتر حکایت می‌کند. می‌نویسد:

«... الحمدلله که امور کتابخانه ملی جریان یافته است. گرچه ساختمان
مناسب نیست ولی سرپرستی که انتخاب شده است بسیار شایسته است.
آقای دکتر الهی قمش‌ای را بنده شخصاً ندیده‌ام ولی اوصاف فضل و
فضیلت ایشان را از بعضی دوستان مشترک شنیده‌ام... فی‌الواقع اگر ما
کتابخانه و مرکز اسناد منظم و غنی و فعالی داشته باشیم نیمی از احتیاجات
موهوم ما به ممالک خارجه رفع می‌شود و برای بسیاری از شعب علوم
انسانی نیازی نیست دانشجو بخارجه فرستاد...»

و باز در همان نامه می‌نویسد:

«... اوضاع در اروپا همچنان است که حدس می‌زنید و لابد مطلع‌اید.
تاکنون که ضدانقلابیون برنگها و چهره‌های مختلف و جهت‌ها و جبهه‌های
گونگون از ماوراء راست الی ماوراء چپ فعالیتی - بواقع تلاش مذبحانه -
می‌کردند...»

علی‌رغم ظاهر آرام و بی‌تفاوت، آقای طاهری برای مردم و وطنش و برای انسانیت در تشویش است. کلام خودش گویاتر است:

«... خلاصه در خارج علاوه بر نگرانی و مشارکت روحی در مصائب و سختیهای وطن، آدمی از این جریانهای منحرف سیاسی - که متأسفانه عده‌ای از جوانان را هم فریفته است - رنج می‌برد...»

به کشورش و به زبان فارسی عشق می‌ورزید. اوایل انقلاب در سال ۱۳۵۸ یکبار به ایران آمد ولی مجبور بود برای انجام امور دوره دکترا و دفاع از رساله مجدداً به ادینبورگ باز گردد. در نامه‌ای که به تاریخ ۲۳ سپتامبر شروع شده و در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۰ خاتمه یافته است می‌نویسد:

«... نامه را تا اینجا نوشته بودم و درنگی و تأخیری پیش آمد تا دنباله آن را روز بعد باتمام رسانم که خبر حمله عراق یکباره رشته عادی زندگی مرا گسست و این چند روزه همواره نگران اوضاع و احوال بودم، و امروز (جمعه ۲۶ سپتامبر) که روز پنجم جنگ است تا اندازه‌ای آرامش حاصل شد و اطمینانی که اوضاع و موقعیت ایران چندان هم بد نیست، و علی‌الخصوص پیام دیشب امام امیدبخش بود، بعد از همه تبلیغات سوءامپریالیسم و صهیونیسم که همچنان مشغول سم‌پاشی علیه انقلاب ایران‌اند و توطئه و نیز تخریب اذهان. و ایران فعلاً مظلوم و تنها و منزوی...»

آقای طاهری سرانجام علی‌رغم مشکلات بسیار ناشی از قطع بورس، اخراج و نگرانیهای روحی برای اوضاع کشورش در سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ درجه دکترا در رشته ادبیات عرب از دانشگاه ادینبورگ شد. رساله ایشان تحقیق

عالمانه‌ای است دربارهٔ ملاحظه‌ا که جا دارد از طرف مسئولان بنیاد دایرةالمعارف اسلامی به چاپ برسد. در تمام دوران تحصیل مورد تکریم و احترام اساتید و مسئولان دانشگاه ادینبورگ بودند. در سال ۱۹۷۷ که برای یک مسافرت چند روزه به انگلستان رفته بودم به شوق دیدار ایشان با دانشگاه ادینبورگ تماس گرفتم. ایشان در مرخصی بودند و ظاهراً در لندن در کتابخانه السنه شرقیه (SOAS) به تحقیق مشغول. اما وقتی از حال و احوال ایشان جويا شدم از تعریف، تحسین و تکریمی که اساتید آنجا از ایشان به عمل آوردند از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم. ظاهراً در همان احوال در دانشگاه به تدریس هم مشغول بودند ولی ذکر آنرا خالی از تواضع دانسته هرگز - مگر بعدها به اشاره - با کسی سخن نگفتند. در دفتر کوچکی که به قول خودشان «واقعات حیات» نام دارد ضمن فهرست کارهای خود می‌نویسند که از ۳۰ اکتبر ۱۹۷۷ تا ژوئن ۱۹۷۹ در دپارتمان فارسی دانشگاه ادینبورگ به تدریس مثنوی و حافظ اشتغال داشته‌اند و از اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۳ در همان دانشگاه زبان فارسی تدریس می‌کرده‌اند. از ژوئن تا اوت ۱۹۸۴ بخش ادبی مجله العالم لندن را اداره می‌کرده‌اند و قسمت معرفی و نقد کتاب آن را خود می‌نگاشته‌اند. آری دانشگاهیان ادینبورگ احترامی بس عظیم برای ایشان قائل بودند و او را انسانی برتر و والا خطاب می‌کردند. همین انسان والا در کشور خودش از کار اخراج شد! در همین احوال خوشبختانه آقای دکتر محقق استاد و دوست دیرینه ایشان به لندن سفر می‌کنند و طی ملاقاتی به ایشان وعده می‌دهند که در بنیاد دایرةالمعارف اسلامی برای ایشان جایی در نظر گرفته‌اند. دکتر طاهری در تاریخ ۱۳۶۳/۷/۲۵ به وطن باز می‌گردد. در این احوال با همه امتناع و پرهیز حاکی از عزت نفس ایشان، کوشش بسیار شد تا بلکه ایشان مجدداً دعوت به کار شوند و حکم کذائی اخراج ملغی شود. گرچه

۱. ایشان از رساله خود در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۸۲ دفاع کردند. در ۲۶ ژوئن ۱۹۸۲ در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشگاه ادینبورگ شرکت کردند و سپس در اکتبر ۱۹۸۲ وارد دوره فوق دکتری شدند و آن دوره را در تاریخ ۱۹۸۴ به پایان رساندند. شاید تا بحال هیچکس نداند که ایشان دوره فوق دکتری را دیده‌اند زیرا که بعلت حجب ذاتی و غنای طبع هرگز آن را در مجامع رسمی اعلام نکرده بودند. عنوان رساله دکترای ایشان به زبان اصلی چنین است:

در این هنگام مرکز خدمات کتابداری که ایشان را به خارج اعزام کرده بود در کتابخانه ملی ادغام شده بود، با اینهمه با معاون وزیر وقت صحبت شد، قرار ملاقات گذاشته شد، توضیح شرح احوالات ایشان داده شد، نامه نوشته شد و چه کوششها که غالباً بدون اطلاع خود ایشان انجام گرفت ولی همه بی نتیجه ماند. عمر بخت کتابخانه ملی کوتاه‌تر از این بود که بتواند از چنان وجود عزیزی بهره بگیرد. لاجرم پس از چندی ایشان به بنیاد دایرةالمعارف اسلامی راه یافتند. معاونت، سرپرستی و ویراستاری دایرةالمعارف به ایشان واگذار شد که الحق شایسته‌تر از ایشان وجود نداشت. زیرا که بر همه رموز تحقیق، ویراستاری، تألیف، کتابنامه‌نگاری و مقاله‌نویسی و علوم اسلامی تبحر وافر داشتند. برای اینکه سوابق ایشان منظور شود و بتوانند منصب دولتی پیدا کنند به اعضای هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران پیوستند. اما در تمام این مدت همواره مشاور صدیق همکاران سابق خود در کتابخانه ملی بودند. چنانکه در سال ۱۳۶۵ جزوه «آشنائی با کتابخانه ملی» را از فارسی به عربی برگرداندند. ویرایش دوم رده‌بندی اسلام در نظام دیوئی نیز با نظر ایشان انجام گرفت.

در دایرةالمعارف هم قدر ایشان چنانکه باید دانسته نشد. زیرا با وجود اینکه فوق‌العاده کم حرف و ایثارگر بودند و برای اعتلای فرهنگ کشور از هیچگونه فداکاری دریغ نداشتند، گاه عدم رضایت در گفتارشان احساس می‌شد. شاید بهمین دلیل، حداقل دوبار استعفا دادند. آقای طاهری نسبت به خویشتن و مسایل شخصی فوق‌العاده کم توقع بودند. در طول دوازده سال خدمت در مرکز خدمات کتابداری هرگز دیده نشد در مورد مسایل اداری و مالی و رفاهی حتی صحبت کنند تا چه رسد به تقاضایی هر چقدر بجا و سزاوار. این انسان والا با همسر و فرزندش در یک خانه کرایه‌ای در سربالائی تند یکی از خیابانهای سرپل تجریش اقامت داشت و مجبور بود از وسایل عمومی حمل و نقل برای رفت و آمد استفاده کند. هیچکس هرگز سخنی درشت از ایشان نشنید. برای رضای دیگران حاضر بهرگونه فداکاری بود. به مادرش دل بستگی بسیار داشت و برای طلب رضای او از هیچ کوششی دریغ نکرد. آرزوی مادر، ازدواج او بود، و او به

پیشنهاد و صلاحدید ایشان در ۲۳ آبانماه ۱۳۶۵ با خانم ژاله جوادیه ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج یک فرزند پسر است که نام او را عرفان نهادند. عرفان ششم تیر ماه ۱۳۶۷ زاده شد و در سه سالگی پدر را از دست داد. دکتر طاهری پدری بسیار مهربان و خوش خلق بود. به سخنان پسر با آرامشی اعجاب انگیز گوش می داد و پرسشهای او را با شیوه ای هوشمندانه که هرگز نظیرش را ندیده ام پاسخ می گفت. یک روز به ایشان گفتم: آقای طاهری هرگز فکر نمی کردم شما آنقدر پدر خوبی باشید. از سر حجب لبخندی زد و هیچ نگفت. و این در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۷۰ اتفاق افتاد و آخرین روزی بود که توفیق دیدارشان دست داده بود. دوران بیمارستانش ۶ روز بیشتر به طول نیانجامید. همسر ایشان می گفت که دکتر طاهری مدتی بود مریض بود ولی هرچه می گفتم به پزشک رجوع کند و بیشتر به فکر خود باشد و استراحت کند و کار پر زحمت و پر دردسر اداره را که تا دیر وقت بدان اشتغال داشت موقتاً ترک کند یا از شدت آن بکاهد قبول نمی کرد، زیرا که او کمتر بفکر خودش بود. همه زندگی اش ایثار بود برای دیگران. بخصوص این اواخر عزم راسخ داشت که دانشنامه جهان اسلام به موقع منتشر شود. در دانشکده الهیات متون کلامی به زبان انگلیسی را تدریس می کرد، برای دایرةالمعارف مقاله می نوشت، ویراستاری مقالات رسیده و اداره بنیاد را برعهده داشت. شبها تا دیر وقت به خواندن و نوشتن می پرداخت. باید به بازنده های علمی می رفت. از مهمانان و بازدیدکنندگان دایرةالمعارف پذیرائی می کرد. مجله تحقیقات اسلامی را منتشر می کرد... و بار زندگی و فشارهای روحی. و اینهمه از توان یک تن خارج است.

دکتر طاهری در اوج شکوفائی علمی، زمانی که باید حاصل اندیشه ها و زحماتش را بصورت مکتوب منتشر نماید به لقاءالله پیوست. او سوم بهمن ۱۳۲۲ در اراک در خانواده ای از طبقه متوسط ولی فرهنگدوست دنیا آمد. پدرش اسدالله طاهری در وزارت آموزش و پرورش به شغل معلمی اشتغال داشت و اکنون بازنشسته همان وزارتخانه است. خواهران و برادرانش همگی تحصیلات عالی را به اتمام رسانده، اهل علم و دانش اند. دکتر طاهری تحصیلات

ابتدایی و متوسطه را با زتبه اول در اراک به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. این اولین باری بود که از خانواده جدا می‌شد. در تهران وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و در سوم مهر ماه ۱۳۴۴ لیسانس خود را در رشته ادبیات فارسی دریافت کرد. از اساتید دانشگاه بیش از همه به استاد جلال‌الدین همائی ارادت می‌ورزید، چنانکه در تصحیح نصیحة الملوك غزالی که در سال ۱۳۵۴ از طرف انجمن آثار ملی منتشر شد، با ایشان همکاری نزدیک داشت. پس از فراغت از دانشگاه به طور قراردادی در بنیاد فرهنگ ایران، در سازمان دستور زبان فارسی، مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۳۴۶ به خدمت سربازی درآمد و به تبریز و سنجع اعزام شد. در پایان سربازی خانواده ایشان نیز به تهران نقل مکان کردند و دکتر طاهری مجدداً به خانواده پیوست. کار در بنیاد فرهنگ را از سر گرفته بود که همانطور که قبلاً گفته شد در سال ۱۳۴۸ به مرکز خدمات کتابداری وابسته به مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی پیوست و از آنجا راهی انگلستان شد.

دکتر طاهری طنزی ظریف و قشنگ داشت که در گفتار و نامه‌هایش نقش می‌بست. نکته‌های طنزآمیزش مثل کلمات قصار در میان دوستانش رایج می‌شد. در سخن گفتن سبک خاص خودش را داشت. به نامه‌ای که از بیروت در اول اوت ۱۹۷۳ نوشته است نگاه می‌کنیم:

«... این سه‌شنبه که می‌آدم یعنی هشتم اگستس - که همان اوت باشد - دوره تمام می‌شود. و یک نوک پا قصد دارم بروم دمشق. و بعد هم که در طهران در خدمت هستیم. باری اگر از احوالات بنده خواسته باشید بد نیست. صبحها از ساعت ۸ می‌رویم کلاس تا ده دوازده. عصرها بیکاریم. و البته تکالیف و مشق‌هایی هست - طبق سنت سنیه کتابداری - که عصرها می‌رویم مشق می‌کنیم. از ایندکسینگ مجله و کارت سفارش تا برسد بهمان فهرست و طبقه‌بندیهای خودمانی. و کتابخانه تا ساعت ۹ شب باز است. به به چه کتابخانه‌ای و چه کتابخانه‌ای. و چه مرتب و منظم. چند روز

پیش یک کتاب در قواعد و قوانین الفبائی کردن فایلینگ (بلکه آرائی) خریدم. بدک نیست. می آوریم و مطالبی که مورد بحث باشد بررسی می کنیم. هنوز کتاب را نخواندم. تورقی کردم و گذاشتم کنار. کتاب فرهاد خان نمی دانم رفته زیر چاپ یا نه. خدا کند نرفته باشد. تا باز تجدید نظرهایی بکنیم. الآن یاد «ال» افتادم. یادم نیست که آخر تصمیم گرفتیم حساب بکنیم یا نکنیم. البته بهتر است که نکنیم. الف لام یعنی چه...»

و یا این یکی که در ۶ آوریل ۱۹۷۳ از قاهره ارسال شده است:

«... امروز گزارش دیداری نوشتم برای دارالکتب و نیز پیشنهادهایی که لابد مقبول خواهد افتاد. این را مثل اینکه قبلاً نوشته بودم. نمی دانم. حالا عرض می کنم که کارت های فهرست مرکز علیه خدمات کتابداری مورد توجه عموم ناس از هوام و خواص قرار گرفته است و اگر بنده در تهران می گفتم حمل بشوخی می شد که این کارتها در جمیع عالم یعنی جمیع ممالک راقیه و غیر راقیه و در کل ربع مسکون بی نظیر و بی بدیل است البته البته پر بی ربط نبود. - برعکس حرفهای بی ربط دیگر بنده. - و حتی این کارتها را برای عبرت گرفته اند و نمونه هایی از آنها به اصحاب کمیسیونات مختلفه نشان داده اند که: فاعتبروا یا اولی الابصار. در اوقات فراغ و نیز در شبها معمولاً رساله آقای دکتر عبدالوهاب ابوالنور را می خوانم. و بسیار زحمت کشیده است و رساله بسیار بسیار خوبی است در باب طبقه بندی علوم اسلامی. و یک فصل مفصل هم در مقدمه دارد در باب طبقه کولون مرحوم مغفور «رانجانانان». و بررسی و تحلیلی از نظام و روش او. و یک بار هم به دکتر عبدالوهاب گفتم که ما در حق «رانجانانان» چنین و چنان کرده ایم و شماره ای مخصوص به نام نامیش مملو از مقالات مفیده. و گفتم که مجله خبرنامه را به دارالکتب داده ام و می خواست که ببیند (البته با یک چشم. نمی دانم چرا یک چشم ایشان در عین جوانی مأوف است و با همه

ابوالنوری جهان را بیک چشم می‌بیند) و این آقای دکتر عبدالوهاب جوان بسیار خوب و دانشور و فاضلی است و آثاری هم تاکنون از ایشان به چاپ رسیده است. و درین رساله هم زحمات بسیار کشیده است و برخلاف دیگران به ایران و مذهب شیعه هم توجه خاصی کرده است بدون هیچ گونه تعصبی و با دیدی علمی. و یک شب هم من را نشانده بود تا ساعت ۱۱ شب قسمتهای حساس رساله را می‌خواند و کلی منت بار بنده می‌کرد که در باب ایران و در باب شیعه چنین و چنان گفته‌ام. و بنده هم بنمایندگی از طرف قاطبه ملت ملیح ایران تشکر کردم و قدردانی. گویا صفحه بانجام می‌رسد و وقت هم دیرگاه است. عجاله خداحافظی کنیم. بهمه دوستان جمیعاً سلام می‌رسانم...»

در تمام مدتی که در انگلستان مشغول تحصیل بودند، همواره به فکر چاپ و انتشار گسترشهای اسلام و علوم اسلامی بودند و راهنمایی‌های خود را هرگز از ما دریغ نکردند. این امر از خلال تمام نامه‌هایی که طی اینمدت از ادینبورگ فرستادند مشهود است. به نامه ۷ آبان ماه ۱۳۵۵ ایشان نگاه می‌کنیم:

«پس از عرض سلام و ارادت معروض می‌دارد که خاطر مبارک مستحضر است که این بنده از اول اکتبر ماه در ادینبورگ مقیم است و عجالاً یکسب معلومات و تحصیل کمالات مشغول. و اما بعد چندی پیش نامه‌ای از جانب مستر توم کلارک دریافت شد مبنی بر طبقه استعمال اسامی و اعلام فارسی و ایرانی و پس از آن نامه‌ای دیگر از همان جناب در باب نامه‌های عربی. بنده چند نکته مختصر در آن دو نامه یافتم و یک دو پیشنهاد که آنها را در نامه‌یی نوشتم و بجهت ایشان ارسال داشتم و نسخه فارسی آنرا باختصار و ایجاز بهمراه این عریضه بخدمتتان می‌فرستم. ثانیاً در امر اسلام، همچنانکه حضوراً در لندن عرض شد شاید مناسب باشد که مقدمه‌یی برای آن طبقه‌بندی در همین جا نوشته شود و امیدوارم توفیق

اتمام و اکمال این امر فراهم شود. نسخه‌یی از ترجمه انگلیسی آن طبقه‌بندی را نیز ان شاءالله جهت استفاده این حقیر ارسال می‌فرمایند. ثالثاً اوضاع و احوال من در اینجا بحمدالله بد نیست محیط آرام و خلوت و مناسبی است و همچنانکه مستحضرنند موضوع رساله برگزیده بنده تأثیرات فرهنگ ایرانی است در ادبیات عرب در اوایل عصر عباسی، و خصوصاً شعوبیه و بالاخص ابونواس ملعون. بسیار اشتیاق زیارت اعزه و اصحاب هست. امید است ان شاءالله بزودی توفیق دست دهد. حضور جمیع دوستان یکایک سلام و درود باد والسلام.»

و به پیوست «چند نکته و پیشنهاد در باب اعلام فارسی و عربی» عطف به نامه‌های مستر کلارک مورخه ۱۰ سپتامبر و ۴ اوت ۱۹۷۶ ارسال داشته‌اند که مبین دقت نظر، علاقه و دلسوزی ایشان نسبت به این امور است. در نامه ۶ فوریه ۱۹۷۸ می‌نویسد:

«... و حمدالله که ترجمه اسلام بانجام رسید. بنده هم ان شاءالله مقدمه را پایان می‌رسانم تا بل که قبل از تغییرات و انتقادات بطبع رسد و بزبور نام عزیز «تبراک»^۱ متبرک گردد...»

و در نامه دیگری در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۹ که مسایل انقلاب ذهنش را تسخیر کرده است باز هم ب فکر رده‌بندی اسلام است. می‌نویسد:

«... اما بعد، قطع مکاتبات و مراودت با دوستان از عهد انقلاب به این سو، سبب گرفتاریهای شمایان درگیر انقلاب بود از یک طرف و مشغله‌های ذهنی بنده - که همه ساعات روز و شب در فکر ایران می‌گذشت - از دیگر

۱. تبراک (TEBROC) مخفف Tehran Book Processing Centre نام انگلیسی مرکز خدمات کتابداری بود.

سو... طبقه‌بندی اسلام که تصور نمی‌کنم عجلهٔ مجالهٔ مجالی برای چاپ بیابد که درین بلبشو و پریشانی جای این گونه کارها نبود...»

نامه ۲۰ ژانویه ۱۹۸۰ او کلاً درباره رده‌بندی اسلام است. خوبست همه نامه را بخوانیم که از خلال آن به روح پاک و منزّه و حساس او بیشتر از هر سخن دیگری می‌توان پی برد:

«اولاً معذرت می‌خواهم که در نوشتن نامه قدری تأخیر شده است که این ایام و اوقات مشغول‌تر بودم و گرفتارتر. نامه کتابخانه‌کنگره را دیدم که بحق «حرص» شما «را درآورده بود». اینکه ما در اسلامان فقط بر تشیع تکیه کرده‌ایم و اساس طبقه‌بندی اسلام ما تشیع است حرف مهمل بی‌پایه‌ای بیش نیست، دور از انصاف و واقع‌بینی. که ما در طبقه‌بندی خود هیچ مذهبی را دون مذهبی و هیچ طریقه‌ای را دون طریقه‌ای دیگر برتری ننهادیم و اصالت قابل نشده‌ایم و آنچه معیار بوده است فقط میزانهای علمی و تاریخی بوده است نه انگیزه‌های عقیدتی. بمذاهب سنت و مذاهب شیعی غیر جمع‌فردی همانقدر اعتنا شده است که بمذاهب جمع‌فردی. که دیگر طبقه‌بندیها مطلقاً مذاهب شیعی را نادیده گرفته‌اند و جایی در خور برایش ننهادند - شاید سبب ناآگاهیشان یا نداشتن کتب کافی از شیعه. و همین که ما مسائل خاص تشیع را در طبقه‌بندی بیاوریم - آنچنان که مسایل دیگر اسلامی را بطور عام - دلیلی نیست بر جهت‌گیری ما. که از آغاز سعی ما بر این بود که طبقه‌بندی اسلام شامل آثار همه مذاهب باشد نه محدود و محصور بمذهبی خاص و مملکتی خاص. مهم نیست، ما طبقه‌بندی خود را طبع و نشر خواهیم کرد. آخر این از خصوصیات روحی این اهالی فرنگ و ینگه دنیا است که در هر چیزی دنبال اختلافات رنگ و زبان و لهجه و مذهب می‌گردند، و اگر چیزیکی یافتند از آن دست، گزکی می‌شود در دستشان. و علة‌العلل همه مسائل و قضایای عالم امکان هم - که

البته شما بهتر واقفید - بنظر حضرات همین اختلافات مذهبی و زبانی و رنگی است. دلم برای دیدار دوستان و زیارت ایران اشتیاقی وافر دارد که تصمیم گرفته‌ام برای عید نوروز ده پانزده روزی بیایم به ایران و پیش از پایان یافتن کارم نوروز را در ایران باشم و بدیدار عزیزان دلشادایی حاصل شود. امیدوارم شما ایام نوروز در طهران باشید. علی ای حال مقدمه اسلام را در آن اوقات - اگر مناسب بدانید - می‌توان آماده بچاپ کرد و هر موقع مقتضی باشد نشر شود.

موجب تأسف است که مجله کتابداری متوقف شده است که اگر ادامه می‌یافت - ولو بتأخیر و درنگ و تقلیل شماره‌ها - شاید باز بهتر بود. و تأسف است که بیماری کم کاری عارض شده است. حالا در عهد طاغوت یک چیزی - یعنی که محملی می‌شد برایش تراشید. ولی حالا دیگر چرا؟ دریغ است. بهر صورت امیدوارم هر چه زودتر کار و بار ما ملت بصلاح و صواب بگراید. و سلام و درود همه عزیزان و آشنایان را. والسلام»

دیدن دوستان یکباره او را به وجد می‌آورد. به نامه ۲۳ مرداد ۱۳۵۷ او از ادینبورگ نگاه می‌کنیم:

«... از خوشبختی های بنده هم اینست که در این هفته - که عزیزترین هفتگان سالها و ماههای اقامت در اسکاتلند است - پربار و شاد بود در جوار دو عزیزترین ماندانا و حسین شاهی. ماندانا از ینگه دنیا آمده است و سه چهار روزی اینجاست و جناب شاهی هم از ویلز...»

و بدین ترتیب از دست دادن دیدار دوستی دیگر روحش را می‌آزارد:

«... بقول شیخ اجل «گنه از بخت رمیده است». هفته آخر ماه ژوئیه بنده در لندن بودم. و این همان ایام سعادت قرینی بود که شما در لندن بودید و یا

در شهرهای دیگر انگلستان... وقتی که صبح‌گاه روز دوم اوت به ادینبورگ برگشتم و نامه شما را دریافتیم خدا می‌داند چه اندازه حسرت خوردم و دریغ بردم و بر بخت و وارون و بازی چرخ بوقلمون نفرین کردم...»

جامعه ما با این روح حساس، با این انسان والا چه کرد؟ چرا امروز همسرش باید برای دریافت مقرری او به این در و آن در بزند و جامعه بی‌رحم ما از ۲۵ سال سنین خدمات فرهنگی این انسان والا که جز نیکی و ایثار از او بیاد نداریم، فقط ۱۵ سال را به حساب بیاورد؟ تشییع جنازه او هرگز از خاطر من نخواهد شد. روز بد، روز سیاه، روزی که دوستانش خون می‌گریه‌اند، یکی عاجزانه در گوشه‌ای می‌ایستاد و اشک می‌ریخت. دیگری را می‌دید که از شدت تأثر اعضای صورتش به لرزه درآمده بود. شاگردانش و همکارانش غم از دست دادن او را از چشم‌هایشان روانه می‌کردند و عده‌ای اینطرف و آنطرف بدنبال کارهای جاری می‌دویدند... احوال برادرانش، همسرش، خواهرانش، مادرش نگرانی است و کودک سه ساله‌اش؟... «گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار» و آنها که آمده بودند تا باشند و آنها که بقول برشت «گفته بودند آری و آنها که گفته بودند نه». تشییع جنازه بسیار مفصل و مجللی بود ولی چه فایده؟ او از دست رفته بود. آیا فشار سنگین زندگی سالهای اخیر بیماری‌اش را تشدید نکرده بود؟ چند تن امثال دکتر طاهری می‌توان یافت. لااقل به فکر آنها باشیم. این وجدان جامعه بود که در تشییع جنازه مرحوم دکتر طاهری می‌لرزید؛ وجدان من و وجدان تو که او را با غمها و دردهایش رها کرده بودیم و با بی‌توجهی یا بی‌رحمی راه رسیدن به آمال فرهنگی‌اش را سد می‌کردیم. چه کنیم؟ حالا چه می‌توان کرد؟ سالها صبر بیاید پدر پیر فلک را تا دگر مادرگیتی چوتو فرزند بنزاید وقتی دکتر طاهری برای تحصیل در دوره دکترای ادبیات عرب از ایران به انگلستان می‌رفت دوستانش در مرکز خدمات کتابداری از این تصمیم مهم - که البته پس از دو سال تلقین و التماس اتخاذ شده بود! حیران شدند و برایش غزلواره‌ای به طنز گفتند که بهر حال حاکی از عزت و گرامیداشت وجود شریف

اوست در میان دوستانش. چند بیت سرآغاز غزل چنین است:
 طاهری از سر تیراک^۱ شتابان می‌رفت
 چمدان در بغل و چاک گریبان می‌رفت
 اینهمه چستی و چالاکی از او بود بعید
 مشکلی بود ولی بین که چه آسان می‌رفت
 آنچنان عزم سفر کرد که حیران ماندیم
 زانکه کم دورتر از قلهک و شمران می‌رفت
 و سرانجام این طنز ۱۷ بیتی با این بیت به پایان می‌رسد که:
 طاهری چون که شنید این غزل نغز بگفت

کاش گوینده بی‌مایه به زندان می‌رفت
 آخرین اثری که یادآور نام و نشان دکتر طاهری است، جلد اول دانشنامه جهان اسلام (بخشی از حرف «ب») است که به سرپرستی علمی ایشان در تاریخ ۱۳۶۹ به چاپ رسید. بسیاری از مدخلهای بعدی نیز به ویرایش ایشان آماده چاپ است. خود ایشان نیز نه مقاله تحقیقاتی به امضای خویشان در این دایرةالمعارف دارند. علاوه بر این، از ایشان ۸ مقاله، سه کتاب، ۹ نقد کتاب باقیمانده و در ۴ کتاب و طرح تحقیقاتی نیز همکاری مؤثر داشته‌اند. شایان توجه است که به استثنای مقالات محققانه دانشنامه جهان اسلام همه آثاری که از ایشان باقیمانده و در انتهای این مقاله اطلاعات کتابشناختی آنها به تفصیل خواهد آمد، در دوران خدمتشان در مرکز خدمات کتابداری یعنی بین سالها ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به رشته تحریر در آمده است. طی نامه‌ای در سال ۱۳۶۳ خطاب به معاون وزیر فرهنگ و آموزش عالی اطلاع می‌دهند که در سالهای اقامت در انگلستان همچنین مقالاتی در مجلات خارجی نوشته‌اند که متأسفانه چیزی از آنها بدست ما نرسیده است. تحقیقات و تألیفات نیمه تمامی چند از ایشان باقیمانده است که مهمترین آنها تصحیح و تبویب تهذیب الاسرار خرگوشی از عرفای قرن پنجم هجری است. جا دارد که این اثر و سایر آثاری که از ایشان به جا مانده است به وسیله یاران و

۱. تیراک TEBROC مخفف نام انگلیسی مرکز خدمات کتابداری است که بیشتر بدان اشاره شد.

همکاران فاضلش تکمیل و منتشر شود.

پیوستن او به ملکوت اعلیٰ در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۰ اتفاق افتاد. رفت که زندگی را به گونه‌ای دیگر ادامه دهد. بقول پروین دولت آبادی:

می‌رساند پیکر آرام تو از دیار مردگان پیغام تو
می‌توان برتر زیودن بود و مرد می‌توان نابرده را با خویش برد
می‌توان در سینه یاران نشست با حیات دیگران از مرگ رست
ما به جان دوستان آمیختیم این چنین از مرگ تن بگریختیم

قدر واقعی‌اش هرگز دانسته نشد. او مظلومانه و ناشناخته رفت. کجا شد آنهمه مهر، آن چهره مطبوع و نجیب، آن فروتنی برآمده از ایمان به خویشتن، آن خلق نیک، آن سرشت زلال و آنهمه فضیلت؟ کجا شد آن نازنینی که دیدارش دلپذیرترین شادیهایم بود؟

باری او زنده است، او در سینه یاران دیرینه‌اش زنده است. از روح بلند و سترگ او سخن گفتن کار این قلم ناتوان نیست.
گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار

صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند

شاید دوستان شریف دیرین و یاران صدیقش آقایان فانی و خرمشاهی بهتر از هر کس می‌توانستند از او سخن بگویند، گرچه که می‌دانم در بحبوحه درد، صدا در گلو خفه می‌شود. دهها سال باید بگذرد تا با داغ فرزندی چون او که تکرار نامش هنوز اشک در چشمانم می‌غلطاند، خو بگیرم و زیان یارای گفتن بیابد...
زیان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق.

فهرست آثار

- الف) مقالات
- (۱) «کنیه در زبان فارسی»، نامه مینوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۲۶ - ۳۴۵.
- (۲) «ظهور چاپ در شرق میانه»، از جرجی زیدان، ترجمه احمد طاهری عراقی، نامه انجمن کتابداری ایران، ۵ (۱)، بهار ۱۳۵۱، ص ۳۵-۳۱.
- (۳) «کتابخانه آستان قدس»، نامه انجمن کتابداران ایران، ۵ (۲)، تابستان ۱۳۵۱، ص ۷۵-۸۰.
- (۴) «دارالکتب»، نامه انجمن کتابداران ایران، ۶ (۱)، بهار ۱۳۵۲، ص ۴۴-۵۲.
- (۵) «سنت روایت در تحصیلات و تألیفات اسلامی» از عزه حسن، ترجمه احمد طاهری عراقی، نامه انجمن کتابداران ایران، ۶ (۳)، پائیز ۱۳۵۲، ص ۴-۱۶.
- (۶) «هنر جلدسازی»، نامه انجمن کتابداران ایران، ۷ (۳)، پائیز ۱۳۵۳، ص ۳۴۳-۳۷۴.
- (۷) «نقشی از نقشبندیان»، در جشن نامه پروین، تهران ۱۳۵۴، ص ۲۶۱-۲۸۶.
- (۸) «سرگذشتنامه‌های اسلامی: سیره، رجال، تراجم»، نامه انجمن کتابداران ایران، ۱۱ (۳ و ۴)، پائیز و زمستان ۱۳۵۷، ص ۳۶۷-۳۸۲.
- (۹) «ابوسعبد [سعید] نیشابوری و شرف‌النبی»، نشر دانش، ۳ (۲)، بهمن و اسفند ۱۳۶۱، ص ۴۸-۵۴.
- (۱۰) «تقسیم‌بندی علوم از نظر غزالی»، معارف، ۱ (۳)، آذر-اسفند ۱۳۶۳، ص ۸۱-۸۹.
- (۱۱) «زندگی فخرآزی»، معارف، ۳ (۱)، فروردین-تیر ۱۳۶۵، ص ۵-۲۸.
- (۱۲) «حجاز و عربستان» [نامه وارده]، نشر دانش ۸ (۳)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷، ص ۸۰.
- (۱۳) «رَدِّیه‌نویسی برمانویت در عصر اسلامی»، مقالات و بررسیها، دفتر ۴۵-۴۶، ۱۳۶۸، ص ۱۳۵-۱۵۰.
- (۱۴) «پاسخهای شهاب‌الدین عمر سهروردی به پرسشهای علمای خراسان»، مقالات و بررسیها، دفتر

- همکاری
- ۴۹-۵۰، ۱۳۶۹، ص ۴۵-۶۴.
- (۱۵) «ب در زبان عربی»،
دانشنامه جهان اسلام، حرف ب،
جزوه اول، زیر نظر احمد طاهری
عراقی [و] سیدمصطفی میرسلیم [و]
نصرالله پورجوادی، تهران بنیاد
دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۶۹، ص
۴-۳.
- (۱۶) «ب در عرفان اسلامی»،
همانجا، ص ۱۰-۱۲.
- (ب) کتابها
تألیف
- (۱) رده‌بندی دهدهی دیوثی:
اسلام، تهران، مرکز خدمات
کتابداری، ۱۳۵۳، (ویرایش دوم
۱۳۶۳- از انتشارات کتابخانه ملی
ایران).
- (۲) رده BP: اسلام (علوم دینی
اسلام در نظام رده‌بندی کتابخانه
کنگره)، تهران، مرکز خدمات
کتابداری، ۱۳۵۸.
- (۳) خواجه احمد پارسا، رساله
قدسیه، از کلمات بهاءالدین نقشبند،
مقدمه و حواشی و تصحیح از احمد
طاهری عراقی، تهران، طهوری،
۱۳۵۴.
- (۱) رده‌بندی دهدهی دیوثی:
زبانهای ایرانی، تهران، مرکز خدمات
کتابداری، ۱۳۵۰، (ویرایش دوم
۱۳۶۶ - از انتشارات کتابخانه ملی
ایران).
- (۲) رده‌بندی دهدهی دیوثی:
ادبیات ایرانی، تهران، مرکز خدمات
کتابداری، ۱۳۵۱ (ویرایش دوم
۱۳۶۳ - از انتشارات کتابخانه ملی
ایران).
- (۳) تاریخ زبان فارسی: ساختمان
فعل، پرویز خانلری، تهران، بنیاد
فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- (۴) نصیحة الملوک غزالی، به
تصحیح جلال‌الدین همائی (با
همکاری احمد طاهری عراقی)،
تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.
- (۵) التجلیات الالهیه (همراه با
تعلیقات ابن سودکین و کشف-
الغایات فی شرح ما اکتفت علیه
التجلیات)، محیی‌الدین بن العربی،
تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، چاپ
دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی،
۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م [مقدمه فارسی و
نظارت بر تهیه فهرس تحلیلی].

(۱) «ترجمة السواد الاعظم»، تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد حکیم سمرقندی، راهنمای کتاب، ۱۴ (۴ و ۵ و ۶)، ۱۳۵۰، ص ۳۷۴-۳۸۸.

(۲) «ابن سینا ورستاخیز»، ترجمه رساله اضحویه، نگین (۵۸)، خرداد ۱۳۵۱، ص ۴۸-۴۹.

(۳) «تحفة الاخوان»، تصحیح محمد دامادی، راهنمای کتاب، (۱۶) ۱۳۵۲، ص ۸۵-۹۹.

(۴) «شرح حال نابغه شهیر ایران، ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی»، از علی اکبر دهخدا، نامه انجمن کتابداران ایران، ۶ (۲)، تابستان ۱۳۵۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.

(۵) «مشروطه گیلان: از یادداشت‌های رایینو به انضمام وقایع مشهد در ۱۹۱۲»، به کوشش محمد روشن، نامه انجمن کتابداران ایران، ۶ (۴)، زمستان ۱۳۵۲، ص ۱۳۸-۱۴۰.

(۶) «یادنامه علامه امینی: مجموعه مقالات تحقیقی»، به اهتمام سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، نامه انجمن کتابداران

(۶) دانشنامه جهان اسلام، حرف ب، جزوه اول، زیر نظر احمد طاهری عراقی [و] سیدمصطفی میرسلیم [و] نصرالله پورجوادی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۶۹.

(ج) رساله‌ها (تصحیح) (۱) فخرالدین رازی، «رساله در خداشناسی»، تحقیقات اسلامی، ۱ (۲) [و] ۲ (۱)، ۱۳۶۵-۱۳۶۶، ص ۱۵۸-۱۸۳.

(۲) «هدایة الغیب فی اخلاق النبی»، ترجمه و تلخیص ابراهیم بن حسین فرضی (متوفی ۷۱۸)، از «اخلاق النبی و آدابه»، تألیف ابوالشیخ اصفهانی (۲۷۴-۳۶۹)، تحقیقات اسلامی، ۴ (۱ و ۲)، ۱۳۶۸، ص ۸۳-۱۰۰.

(۳) شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی السلمی النیسابوری، «درجات المعاملات»، در مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، گردآوری نصرالله پورجوادی، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹، ص ۴۶۵-۵۰۲.

(د) نقد کتاب

- ایران، پائیز ۱۳۵۲، ص ۱۶۰-۱۶۱.
- ۷) «التنوير، در ترجمه و تفسیر اصطلاحات پزشکی به زبان فارسی»، از ابو منصور حسن بن نوح القمري البخاری، نامه انجمن کتابداران ایران، ۷ (۱)، بهار ۱۳۵۳، ص ۱۱۷-۱۲۰.
- ۸) «تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری»، از ابو علی محمد بن محمد بلعمی، نامه انجمن کتابداران ایران، ۷ (۲)، تابستان ۱۳۵۳، ص ۲۴۲-۲۴۵.
- ۹) «التفهيم لأوائل صناعة التنجيم»، از ابوریحان بیرونی، نامه انجمن کتابداران ایران، ۷ (۴)، زمستان ۱۳۵۳، ص ۵۴۹-۵۵۲.
- ۱۰) «معجم مصنفات القرآن الکریم»، علی شواخ اسحاق، تحقیقات اسلامی، ۱ (۱)، بهار و تابستان ۱۳۶۵، ص ۱۵۶-۱۵۸.
- ۱۱) «مغازی رسول الله (ص) لعروة بن الزبير»، همانجا، ص ۱۶۰-۱۶۱.
- ۱۲) «فهرست توصیفی و تحلیلی نسخ خطی فارسی در کتابخانه تاریخ علوم مؤسسه ولکام»، تحقیقات اسلامی، ۱ (۲) [و ۲ (۱)]، ۱۳۶۵-۱۳۶۶، ص ۲۳۸.
- ۱۳) «اطلس فرهنگی اسلام» اسمعیل فاروقی، تحقیقات اسلامی، ۲ (۲)، ۱۳۶۶، ص ۱۲۴-۱۲۵.
- ۱۴) «اعمال ندوة الفكر العربی و الثقافة اليونانية»، همانجا، ص ۱۲۹-۱۳۰.
- ۱۵) «محاسن الكلام او كتاب المحاسن فی النظم و النثر»، همانجا، ص ۱۳۲-۱۳۳.